اهمیت این رویکرد تنها در ساماندهی مسیر مراجعه بیماران خلاصه نمی‌شود. پزشکی خانواده و نظام ارجاع می‌تواند از مراجعات غیرضروری، انجام آزمایش‌ها و اقدامات تکراری، مصرف نامتناسب دارو و استفاده از خدمات کم‌ارزش جلوگیری کند و در مقابل، منابع نظام سلامت را به سمت خدمات موثرتر و مورد نیاز مردم هدایت کند.

اجرای این برنامه چه فوایدی برای بیمه‌های پایه سلامت خواهد داشت؟

از منظر بیمه سلامت نیز این تحول اهمیت ویژه‌ای دارد. سازمان‌های بیمه‌گر دیگر صرفا پرداخت‌کننده هزینه خدمات نیستند، بلکه می‌توانند در جایگاه خریدار راهبردی خدمات سلامت، با طراحی سازوکارهای مناسب پرداخت، پایش عملکرد ارائه‌دهندگان و استفاده از داده‌های سلامت، در جهت ارتقای کیفیت و اثربخشی خدمات نقش‌آفرینی کنند.

البته استقرار موفق پزشکی خانواده و نظام ارجاع نیازمند مواردی بیش از تدوین دستورالعمل و تعیین مسیر ارجاع است. ایجاد زیرساخت‌های الکترونیک، تبادل مناسب اطلاعات میان سطوح مختلف، تعریف شاخص‌های عملکردی، آموزش ارائه‌دهندگان و بیمه‌شدگان، و طراحی مشوق‌های مناسب برای ارائه خدمات باکیفیت، از الزامات این تحول است.

مردم چه نقشی در اجرای برنامه پزشکی خانواده و نظام ارجاع دارند؟

مردم نیز یکی از ارکان اصلی نظام ارجاع هستند. هرچه بیمه‌شدگان با مزایا و منطق این نظام بیشتر آشنا شوند و بدانند که مراجعه از مسیر مشخص به معنی محدود شدن دسترسی آنان نیست، بلکه به معنی دریافت خدمت درست، از ارائه‌دهنده درست، در زمان درست است، همراهی آنان با این برنامه افزایش خواهد یافت.

پزشکی خانواده و نظام ارجاع در نهایت به دنبال آن است که نظام سلامت از واکنش به بیماری، به مدیریت سلامت حرکت کند؛ از مراجعات مقطعی، به مراقبت مستمر برسد و از پرداخت صرف هزینه‌های درمان، به سرمایه‌گذاری برای سلامت مردم تغییر مسیر دهد.

پیش‌نیاز موفقیت برنامه پزشکی خانواده و نظام ارجاع چیست؟

موفقیت این برنامه زمانی محقق خواهد شد که همه اجزای نظام سلامت، از ارائه‌دهندگان خدمت تا بیمه‌گران و مردم، در یک مسیر مشترک حرکت کنند. در چنین شرایطی، پزشکی خانواده می‌تواند نقطه آغاز یک تحول پایدار در نظام سلامت باشد؛ تحولی که هدف نهایی آن، نه فقط درمان بیماری، بلکه حفظ و ارتقای سلامت افراد و خانواده‌هاست.